

از سهند تا انستیتو پرسش (قسمت پنجم)

«کمونیسم کارگری، حکمتیسم»

اجزاء فکری و مکان تاریخی «کمونیسم کارگری»

توضیح

بیش از هفت سال از انتشار سلسله مقالات «از سهند تا انستیتو پرسش» گذشته است. قضاوت در باره صحت یا سقم نظریات و پیش‌بینی‌های طرح شده در آن نوشتار بعهده خوانندگان است. به باور نگارنده این سطور، سلسله انشعابات پی در پی حککا و همچنین سیر تحولات فکری نظریه پرداز این جریان، هریک مهر تاییدی بودند بر آنچه که در مقالات یاد شده در باره آینده این جریان بیان شده بود.

یکی از اهداف فوری نقد کمونیستی بر مواضع و نظریات حککا، ممانعت از عروج گروه‌هایی بود که هریک می‌توانستند همچون «کمونیست کارگری راستین»، فضای جنبش کارگری را آلوده کنند. روند وقایع مربوط به «طیف مستعفیون» نشان داد که نقد کمونیستی تاثیر خود را بجای نهاده است. حتی «منتقدان» حکمت در درون «چپ‌سنتی» نیز سکوت خود را شکسته و آغاز به «نقد» «کمونیسم کارگری» کردند. اینان، در اوج جدل الفاظ و جنگ نقل قول‌ها، به کرار تکرار کردند که نظریه پرداز حککا نظراتش را از اینور و آنور گردآوری کرده است. همین گفته، ترجیح بند نوشته‌های بخشی از همکاران سابق حکمت نیز بود. اما هیچک تاکنون، این زحمت را بخود ندادند تا این «اینور و آنور» را توضیح دهند. اینان قادر به چنین کاری نبوده و نیستند. چرا که توضیح مکان تاریخی هر جریان فکری، نیازمند یک درک و چشم‌انداز از مکانی تاریخی خویش است. جریان‌های سیاسی مورد بحث ما از چنین ماهیتی برخوردار نیستند تا بر آن مبنا یک نگرش تاریخی، ولو بورژوازی در حوزه سیاست نمایندگی کنند. اینان حشو و زوائد جناح چپ دستگاه سیاسی سرمایه هستند و معضلاتشان را نیز از همین دریچه می‌توان فهمید.

واکنش مریدان درجه اول «کمونیسم کارگری» برای احیای کمونیسم‌شان، تاسف‌آور بود. حمید تقوایی در اولین مقاله‌اش در گرامیداشت یاد حکمت، ضمن حمله به چپ ایتالیا، کوشید تا دستاورد اصلی نظری حکمت را بازگو کند. دستاوردی که به باور وی تبیین جدیدی از کمونیسم است. این نوشتار به توضیح منبع و مآخذ نظریه‌ای می‌پردازد که به تصور تقوایی و دیگر پیروان حکمت، دستاورد نظری «مارکس زمانه آنان» است.

اما صرف نظر از چگونگی آزمون نظرات بخش‌های پیشین این نوشتار در محک تجربه، نقد چپ ایران و حککا بعنوان جزئی از آن، پاسخ به ضرورت اساسی‌تری بود. آن هم عبارت است از، نیاز جنبش کارگری ایران به نقد مبانی فکری کمونیسم بورژوازی در مسیر سازمانیابی خود. این نیاز بیش از پیش، همچنان پابرجاست.

اکنون نظریه پرداز «حککا» در قید حیات نیست. روشن است که، جناح چپ اپوزیسیون بورژوا، با از میان رفتن حکمت، ضایعه جبران ناپذیری را تحمل کرد. پایکوبان جشن مرگ حکمت، همانانی که زمانی مریدان سرسخت وی بودند، تنها تنگ‌نظری سیاسی خویش را نشان دادند. اما تا آنجا که به نقد کمونیستی باز می‌گردد، بخش‌های اساسی نقد ما بر نظرات «حککا» زمانی انتشار یافت که نظریه‌پرداز حککا در قید حیات بود. تلاش وی برای توضیح مشخصات و مکان تاریخی «کمونیسم کارگری» و تمایز آن با مانوئیسم و دیگر ترندهای فکری در یکی از سمینارهای حزبی را، باید واکنشی ناموفق در پاسخ گویی به نقد کمونیستی بر مکان تاریخی «سهند و حککا» محسوب کرد. با این وجود باید اذعان داشت غیاب کسی که نظراتش مورد بحث این نوشتار است، بویژه بدلیل فقر فرهنگی نظری پیروانش، مسئولیت در نگارش این سطور را سنگین‌تر میکند. خاصه آنکه، بخشی از این نقد، ناگزیر است تا به یکی از گرایش‌های نظری، چپ کمونیستی، یعنی منبع و مآخذ اصلی آنچه در چپ ایران، تحت عنوان کمونیسم کارگری شناخته شده نیز بپردازد.

در هر حال، سلسله مقالات «از سهند تا انستیتو پرسش» در این نوشته، زمانی پی گرفته می‌شود که مفسران «کمونیسم کارگری»، در جدلی نه چندان نظری، بشدت سرگرم ارائه تفسیرهای خویش از «کمونیسم کارگری» و سیر تکامل آن هستند. هم‌زمان، جنگ و جدال برای جانشینی «مارکس زمانه» میان مریدان سابق حکمت، تداوم دارد. جدلی که بیش از هر چیز، عواقب تکان‌دهنده سنت کمونیسم کارگری، و حتی بیگانگی مریدان در توضیح آنچه بر سر آن در جدال هستند، را عیان می‌سازد. شاید درست‌تر این باشد که بگوییم برخلاف، پوسته ظاهری این جدال، محتوای اصلی آن نه بر سر اندیشه است و نه بر سر انقلاب و مبارزه طبقاتی. این جدال تداوم، رقابت گرایش‌های ضد انقلابی جناح چپ سرمایه برای احراز مکانی در این سیستم است. از همین رو نیز، آنجا که

مسئله مارکسیسم و مشی کمونیستی در میان می‌آید، ماهیت چنین جدالی آشکار میشود. بحران کنونی «حزب کمونیست کارگری» و «حکمتیست» تنها از این زاویه قابل فهم است.

نوشتار حاضر با سیر کوتاهی بر سیمای بحران اخیر «کمونیسم کارگری» میکوشد تا بر بستر یک بحث فشرده حول مفهوم نظری کمونیسم، به صورت مسئله نزدیک شود. سپس به چگونگی شکل‌گیری «کمونیسم کارگری» و مبانی آن خواهیم پرداخت. آنگاه با مراجعه به منبع اصلی تئوری که شکل تحریف شده آن توسط منصور حکمت در ایران تحت عنوان «کمونیسم کارگری» شهرت یافت، مکان تاریخی آن تئوری و نمایندگان فکری‌اش ترسیم میگردد. در ادامه، اجزاء فکری «کمونیسم کارگری» مورد تحلیل قرار میگیرد.

خواننده با مرور این نوشته در خواهد یافت، که با تکمیل شدن مقالات «از سه‌د تا انستیتو پرسش» در این نوشتار، سیر تحول فکری حکمت به سه مرحله تقسیم میشود. مرحله اول، همانا تولد سه‌د در زهدان مانوئیسم و رشد و تکامل آن است. مرحله دوم، با تشکیل کانون کمونیسم کارگری، و برش نیم‌بند حکمت از مارکسیسم مانوئیستی، یا مارکسیسم ضد رویونیستی، با عاریه گرفتن نظریات چپ کمونیستی در مانور سیاسی‌اش، آغاز میشود. این مرحله در مقطع معینی به پایان میرسد. انتشار، نشریه «پرسش» و «جستجوی حقیقت» با چرخش علنی بسوی شخصیت‌ها و نهادهای دولتی بمثابة یک اقدام تحت تایید حکمت و سرانجام فورموله شدن بحث حزب و جامعه و آغاز دور نوینی از جنجال رسانه‌ای، مرحله سوم از سیر چرخش فکری حکمت است.

حمید تقوایی و گروه وی بطرز احتیاط آمیزی، در آمیخته‌ای از مرحله اول و دوم سیر فکری حکمت درجا میزنند. در حالیکه «حکمتیست‌ها» با آغاز از بحث‌های مربوط به حزب و جامعه و قدرت، مرحله سوم سیر فکری حکمت را تبدیل به سنگر فعالیت خویش علیه کمونیسم و جنبش کارگری کرده‌اند. این بخش از سلسله‌بحث‌های «از سه‌د تا انستیتو پرسش» به مرحله دوم میپردازد. از همین رو، هدف اصلی آن توضیح اجزاء فکری «کمونیسم کارگری» است. قسمت بعدی این نوشتار، با خم شدن روی بحث حزب و جامعه، یعنی همان چرخش سوم، به مواضع حکمتیست‌ها و مسئله فراکسیون‌یسم خواهد پرداخت. توضیح آخر اینکه، نسخه اولیه این نوشتار، که بصورت یادداشت‌های طولانی بود، یکبار انتشار یافت. همان نسخه نیز در ابتدا در سایت «تکا» قرار گرفت. شکل اصلاح شده و کامل‌تر این نوشتار از نظرتان میگذرد.

محمد کشاورز، 5 ماه مه 2007

باز هم بحران

بحران «کمونیسم کارگری» با تجزیه حککا به گروه‌های متعدد، در متن رسوایی‌های سیاسی ریز و درشت، همچنان ادامه دارد. برخلاف تصور عمومی، انشعابات بعدی «حککا» نه حاصل غیاب رهبری، بلکه تداوم بحران سابق است. انشعاباتی که در سراسر تاریخ این جریان بوقوع پیوسته، محصول تناقضات درونی «کمونیسم کارگری» است. به همین دلیل، حتی اگر نماینده فکری این جریان نیز در قید حیات بود، وقوع انشعاب اجتناب ناپذیر مینمود. اما نه بدین گونه که رخ داد. در صورت حضور نماینده فکری این جریان، قطعاً اقلیت دیگری، با یک جناح سیاسی حول مشی متکی بر دروغ جمعی و هیاهوی رسانه‌ای، حزب را ترک میکردند. با توجه به چرخش اخیر حکمت حول تنوری‌های مد روز و تاثیر پذیری وی از ایده پسامدرنیستی «واقعیت را کلام و بیان ما قالب می‌بخشد»، این جناح شهری حزب کمونیست کارگری بود که می‌باید صفوف این حزب را ترک میکرد. حکمت و حزبش برآستی هم متعلق به قدرت‌طلبان خشک مغز جناح روستایی بود. همان طیفی که مباحث سرپایی «حزب و قدرت» را مبنای سبک کار رسانه‌ای و دروغ جمعی، قرار داده‌اند. گر چه جناح دیگر نیز همین سنت ضدکمونیستی را مبنای فعالیت خویش قرار داده است.

از میان رفتن حکمت، سیر بحران را به مسیر دیگری راند. معتقدین به نظریه‌های «کمونیسم کارگری» بمثابه اکثریت، خود را «حککا» نامیدند و جمع سابقی الله‌اکبرگویان، با علم و کتل «حزب و قدرت» حزب حکمتیست را ایجاد کردند. بدتر از همه، وضعی است که ایندسته وفاداران «کمونیسم کارگری» بعد از درگذشت نماینده فکری این جریان بدان دچار شده‌اند. اینان یک «ایسم» بر سبک کار متکی بر دروغ جمعی رسانه‌ای و بندوبست با محافل امپریالیستی افزودند، بدون اینکه نشانی «ایسم» خود را داده یا جهت توضیح آن کوشیده باشند.

حکمتیست‌ها، برای اعتبار بخشیدن به ایسم خویش، ناگزیر بودند تا تفسیر معینی از «مکتب» مورد نظرشان ارائه دهند. اما چنین نکردند. اینان هنوز مایل نیستند تا بدانند که مواضع مغشوش منصور حکمت، از مجرای مسخ کدام سنت فکری سرهم بندی شده بود. اینان هنوز هم مایل نیستند بدانند که بحث «حزب و قدرت» در دوری از چه چیزی و نزدیکی به چه چیز دیگری شکل گرفت. به زبان دیگر، حکمتیست‌ها برغم قابلیت ضدانقلابی که از خود نشان میدهند، هنوز سیر تکامل پرچمی که بدست گرفته‌اند را نمی‌شناسند. همین عدم شناخت، مکان تاریخی حکمت در میان این طیف را به حد تقدس میرساند. در این معنا تداوم مباحث تحلیلی در باره مکان تاریخی «کمونیسم کارگری» و بالطبع توضیح زیگزاگ‌های آن کماکان یک ضرورت سیاسی است.

انشعاب اخیر حککا با تفسیرهایی از نظرات منصور حکمت بروز یافت. نظرات منصور حکمت نیز، به نوبه خود، محصول تفسیرهایی از تنوری‌های مد روز بود. سیستم فکری حکمت، زمانی در چارچوب شکل بندی گفتاری مانوئیستی حول سرمایه داری وابسته و غیر وابسته محصور بود. با از مد افتادن برنامه نویسی‌های مانوئیستی و استالینیستی، حکمت کوشید تا در آستانه تشکیل حزب کمونیست ایران، دستی بر سر مباحث سنتی، از مجرای دانه چینی نظری از مکاتب اقتصادی رایج روز بکشد.¹

تشکیل «حزب کمونیست ایران» و تلاش این تشکل برای گسترش ارتباطات خود با گروه‌های اروپایی، همزمان با مهاجرت رهبری این حزب به اروپا و سرانجام نزدیکی بخشی از هواداران «حکا» با گروه‌های چپ کمونیست، حکا را در مقابل چشم‌انداز

¹ . در سلسله مقالات «از سه‌د تا انستیتو پرسش» مکان تاریخی و اجزاء درونی نظرات حکمت، تا پیش از «کمونیسم کارگری» مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. بخش مربوط به برنامه، از این سلسله مباحث حذف شده تا در نوشتار مبسوطتری حول برنامه، در شرایط آتی، منتشر گردد. در این بخش، بررسی ما معطوف به موضعی است که تحت نام «کمونیسم کارگری» مورد مشاجره دو حزب پیرو «حکمت» می‌باشد. طنز قضیه در این است که این نوشتار، ناچار است تا ریشه‌ها و اجزاء درونی نظرات «کمونیسم کارگری» را برای دو حزب پیرو آن توضیح دهد. در حالیکه این امر بعهد پیروان بود و نوشتار حاضر می‌بایست تنها به نقد پایه‌های آن اکتفا میکرد.

سیاسی تازه‌ای قرار داد. در بحبوحه همین تحولات بود که بحران تشکیلات هواداران ایتالیا اوج گرفت. این بحران با دفاع برخی از هواداران «حکا» از مواضع چپ ایتالیا و در نتیجه انشعاب آنان از «حکا» خاتمه یافت.²

بحران مزبور نشان از نفوذ تدریجی مواضع چپ کمونیستی در میان برخی از هواداران و فعالان «حکا» داشت. مشاجرات درونی دوران بعد «حکا» آشکار ساخت که غلام کشاورز بطرز قابل توجهی از مباحث چپ کمونیست تاثیر پذیرفته و با طرح مباحثی خواستار روشن شدن موضع حکا در قبال برخی مسائل اساسی از جمله مسئله شوروی انقلاب اکتبر شده است.³

پایه‌های لرزان دستگاه فکری «حکا» اکنون در معرض تهدید یک سنت تاریخی قرار گرفته بود. منصور حکمت نه فقط ملزم به پاسخ گویی به مسائل طرح شده از طرف این کادرها و در پیشاپیش آنها غلام کشاورز بود، بلکه ارتباطات حزب کمونیست ایران با گروه‌های اروپایی «حکا» را در مقابل شرایط جدیدی قرار میداد. بولتن مباحثات شوروی تا حدودی محصول این شرایط بود. همانجا بود که منصور حکمت غلام کشاورز را به خاطر «تکرار حرف‌های چپ ایتالیا» سرزنش کرد.

این اما مانع تاثیر پذیری خود حکمت از چپ ایتالیا نگشت. بخشی از رهبری «حکا» در مقطع معینی کوشید تا رابطه نزدیکی با حزب کمونیست ایتالیا برقرار نماید. در چنین شرایطی بود که منصور حکمت با آشنایی تدریجی با مواضع چپ کمونیستی، کوشید تا ضمن مانورهای ایدئولوژیک برای رفع «دردسر هواداران» از «دستاورد‌های» نظری خویش، در جدل درونی حزب کمونیست ایران سود جوید. جدل درونی که منجر به تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری شد. همینجا بود که وی با ایده «کمونیسم کارگری» آشنا گشت. و بازم همین جا بود که نقد چپ کمونیست در عرصه مسئله ملی، ابزار نظری و ایدئولوژیک حکمت در تسویه حساب درونی حزب کمونیست ایران شد. حکمت اگر از لحاظ سیاسی از چپ کمونیست تاثیر پذیرفته بود، از لحاظ نظری، مواضع چپ کمونیستی را با نظریه‌های لیبرالیستی آکادمیست‌ها در نقد مسئله ملی مخلوط ساخت. اگر وی در بحث استدلالی خویش، روزا لوگزامبورگ و هابزبام را در آمیخت، دیدگاه سیاسی خود در حل مسئله ملی را از نظریه پردازی چون کدیوره به عاریه گرفت. این کدیوره بود که با تئوری‌های منسجمی حول مسئله ملی، اساساً دخالت سازمان ملل و رفراندوم را بهترین راه حل مسئله ملی قلمداد کرد.⁴

نماینده فکری حککا، همانند هر فعال حزب سیاسی چپ، کوشید تا با مرور و مطالعه نظرات مطرح در بازار «مارکسیسم‌ها» نیازهای فکری برای سوخت و ساز حزبش را برآورده کند. چیزی که هر عنصر فعال سیاسی یک حزب چپ مشغول آن است. اما آنجا که این تلاش در مسیر جدایی از قطب‌های رسمی چپ سرمایه قرار میگیرد، راه‌های زیادی برای انتخاب، در پیش رو نیست. همین تنگنا بود که منصور حکمت را بسوی «کمونیسم کارگری» راند.

اما برآستی نیز باید پرسید که کمونیسم کارگری چیست؟ آیا میتوان در ادبیات منصور حکمت، پایه‌های نظری این «کمونیسم کارگری» و نقد آن به «کمونیسم‌های» غیر کارگری را یافت. تلاش ما در این مسیر به جایی نمیرسد.

اولین سمینار کمونیسم کارگری، بصورت یک مانور در بحران درونی حزب کمونیست ایران، صورت میگیرد. همانجا، حکمت در یک بحث شفاهی، بعنوان نماینده ایده کمونیسم کارگری ظاهر میشود. امری که باور بدان کماکان میان پیروان حکمت و مخالفانش باقی است. اما مباحث شفاهی حکمت و مشی سیاسی که وی فورموله میکند، چیز زیادی در باره مبانی نظری «کمونیسم کارگری» و نقد آن به کمونیسم‌های دیگر نمیگوید. حکمت یک آریتاتور حزبی و یک فعال سیاسی است و در این معنا با مهارت، به استنتاجات سیاسی از نظریه‌ها دست می‌یازد. تا اینجا کار هیچ انتقادی به وی وارد نیست. چنین چیزی بخشی از

² هواداران «حکا» در ایتالیا، در سال 1985 جزوه‌ای تحت عنوان «پیرامون تغییر و تحولات تشکیلاتی سازمان هواداران «حکا» در خارج کشور منتشر کردند. این جزوه حول سیاست سرکوبگرانه و استالینیستی «حکا» و برخی تصمیمات آن، همانند تصمیم پلنوم سوم کمیته مرکزی مباحثی داشت. نکته مهم این است که انشعاب مزبور، هیچگاه مبدل به یک تشکل یا جریان فکری انقلابی نگشت و بتدریج از صحنه حذف شد.

³ بولتن شماره یک «مارکسیسم و مسئله شوروی» سند گویای تحولات یاد شده است. اولین مقاله این شماره از بولتن اختصاص به مباحث غلام کشاورز حول مسئله شوروی دارد. در ادامه مباحثات، منصور حکمت ضمن دفاع از تز استالینی «سوسیالیسم در یک کشور» کشاورز را مدافع مواضع چپ ایتالیا قلمداد میکند. در همین شماره اسناد متعددی، همچون اپوزیسیون درونی حزب بلشویک و پلانقرم 46 نفر و ... توسط غلام کشاورز به فارسی ترجمه شده است.

⁴ Elie Kedourie

سوز و کار، یک حزب چپی در سیستم سیاسی سرمایه است. اما آنجا که حکمت میکوشد تا در تمایز با کمونیسم‌های دیگر، خود را بنیان‌گذار «کمونیسم» دیگری بنام کمونیسم کارگری جلوه دهد، آنجا که وی به پیروانش آدرس غلط داده و آنان را فریب میدهد تا آنان نیز وی را بر جایگاه «مارکس» زمانه بنشانند، اینجا دیگر، نکته جدی است. در مقابل دست اندازی چپ ضدانقلاب به ادبیات و نظریه‌های کمونیستی، کارگران کمونیست موظف به واکنش و افشای چنین تشبیهات بی‌مایه‌ای هستند.

نیاز به بررسی مقوله «کمونیسم کارگری» نیز ریشه در این حقیقت دارد. برای این منظور ما ابتدا گذری کوتاه به مفهوم کمونیسم در حوزه نظری خواهیم داشت. آنگاه و از این دریچه، به بررسی و تحلیل اجزاء فکری کمونیسم کارگری و منابع تاریخی آن می‌نشینیم.

کمونیسم چیست؟

در اصول کمونیزم، پاسخ انگلس به سوال «کمونیزم چیست؟» چنین است: «کمونیزم عبارت است از علم شرایط رهایی پرولتاریا.»⁵ وی همچنین در مقاله‌ای در نوامبر 1847 تحت عنوان «کمونیست‌ها و کارل هاینتز» نیز همین نگرش خود را بطور کامل‌تری بیان می‌کند. در اینجا او به صراحت تاکید میکند که در توضیح خویش، وجه تئوریک کمونیزم را مد نظر دارد. وی می‌نویسد که: «کمونیزم در مرحله تئوری عبارت است از توضیح و ترسیم وضعیت پرولتاریا در جنگ طبقاتی، جنگ جاری بین پرولتاریا و بورژوازی و همچنین شرایط رهایی پرولتاریا در گیتی.»

هم این توضیح انگلس و هم دیگر جملاتی که عموماً از مارکس و انگلس، بریده شده و بعنوان نقل قول و احکام «جهانشمول در هر مکان و زمان» مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد، اساساً در شرایط معین تاریخی بیان شده‌اند. در نقل قول‌های یاد شده بالا، انگلس میکوشد تا نشان دهد که با عروج مارکسیسم و تشکل کمونیستی، جنبش کمونیستی وارد مرحله نوینی از حیات خود، در اینجا در حوزه تئوری، گشته است. تا پیش از این تاریخ، کمونیست‌ها و انجمن‌های انقلابی کارگری، دارای نظریه‌پردازی بودند که نظریات خود را به صورت طرح‌هایی برای رهایی کل جامعه و ایجاد جامعه نوین میدادند. سنت نظری نقد جامعه موجود در آلمان ضمن بیان بیعدالتی‌ها، بر ارائه یک طرح جامع و همه‌گیر برای دنیایی غیر طبقاتی بنا گردیده بود. با عروج نظریه‌های مارکس در جدل با علم زمان خویش، آن سنت، بوسیله انگلس «سوسیالیسم تخیلی» نام گرفت. در این معنا، تاریخ تکامل نهضت فکری کمونیسم، یک جهش کیفی به جلو برداشته و از انتقاد تجربی و طرح‌های متکی به ایده‌های منتقدین، جدا شده و بمثابة «علم» ابراز وجود کرد. علمی که ساختار موجود جامعه را از زاویه نگرش طبقه کارگر توضیح داده و شرایط رهایی آنرا نیز تشریح میکند. روشن است که تحول دانمی جامعه، نظریه علمی مربوط بدان را نیز ناگزیر به تکامل و باز تولید خود میکند. مبدل کردن این یا آن جمله و گفته از مارکس یا انگلس به آیه‌های منجمد و دگم، بزرگترین خیانتی بود که در حق این اندیشمندان مبارز و انقلابی شد. امری که خود نیز محصول شکست و عقب نشینی جنبش کمونیستی در مراحل معینی از کوشش پرولتاریا برای سرنگونی سرمایه و برپایی کمونیسم بوده است.

پس آنگاه که صحبت از کمونیسم در میان است، باید روشن کرد که چه وجهی از کمونیسم مد نظر است. کمونیسم به مثابه یک جامعه، را میشود تا حدی که نظریه‌ها و تجارب کمونیستی آنرا توضیح میدهد، همچون یک مدل اجتماعی مورد بحث قرار داد. اینکه چنین مبحثی تحت عنوان مفهوم سوسیالیسم، یا سوسیالیسم در یک کشور و یا حتی تحت موضوع برنامه باشد، تغییری در محتوای بحث نمیدهد.

اگر سخن بر سر جنبش کمونیستی یا کمونیسم بمثابة یک جنبش است، باز هم باید صریح سخن گفت. کمونیسم به عنوان یک جنبش و همچون جزء لاینفک جنبش کارگری، مراحل تکامل و مشخصات سیاسی خود را در هر دوره معین داشته است. اما قدر مسلم آن است که پس از عروج مارکسیسم، یک مشخصه اساسی و عمومی کمونیسم بمثابة جنبش، داشتن برنامه و پرچم کمونیستی بوده است. بلحاظ نظری و مواضع فکری، چنین جنبشی همواره خود را با مارکسیسم تداعی کرده است. وجود دهها

⁵ Marx Engels Werke bd IV, s. 361-380; "Grundsätze des Kommunismus".
<http://www.marxists.org/svenska/marx/1847/04-d054.htm>

جنبش و پرچم سیاسی که خود را کمونیست نامیده و موقعیت نظری خویش را با مارکسیسم توضیح میدهند، تاثیری در این حقیقت نمی‌نهد. چنین چیزی، تنها و تنها نشانگر پیچیدگی اوضاع و جبهه‌هایی است که در مقابل جنبش کمونیستی و برای خلع سلاح آن گشوده شده است.

گرایش‌های ضدانقلابی وابسته به دستگاه‌های سیاسی سیستم موجود، آشکارا سخن از وجود یک جنبش کمونیستی، یا جنبش کارگری ضد سرمایه‌داری میرانند که نه فقط دارای برنامه کمونیستی نیست، بلکه حتی بلحاظ نظری نیز خود را مارکسیسم تداعی نمی‌کند.⁶

اینان برای اثبات ادعاهای خود به انبوهی از نظریه پردازان و مفسران «مارکس» رجوع میکنند. پاسخ کارگران کمونیست به این گرایش‌های ضد انقلابی روشن است. هیچ جنبشی که بواقع ضد سرمایه‌داری باشد و کمونیستی هم نباشد، وجود ندارد. تنها آلترناتیو و آنتاگونیسم سرمایه، کمونیسم است و تنها جنبش ضد سرمایه‌داری نیز جنبش کمونیستی است. و باز هم روشن‌تر، هیچ کمونیسمی بدون مارکسیسم وجود ندارد. کمونیسم محکوم است که بلحاظ نظری خود را یا با مارکس تداعی کند و یا نباشد. انگلس در جایی روی جنبه تئوریک و نظری کمونیسم تکیه دارد. در آنجا کمونیسم را علم شرایط رهایی طبقه کارگر خلاصه میکند. اما آنجا که وی به سخن گفتن از کمونیسم بمتابیه یک جنبش میپردازد، مشخصات جنبش مورد نظر خود را با تکیه بر مفهوم استقلال توضیح میدهد. وی بعنوان مثال در آغاز بحث خود در باره محکومیت کمونیست‌های کلن، به کمونیسم بمتابیه یک جنبش، یک جنبش مستقل کارگری، پرداخته و آنرا چنین دوره بندی میکند:

« با محکومیت کمونیست‌های کلن در سال 1852، اولین مرحله جنبش مستقل کارگری آلمان پایان یافت. این مرحله امروز تقریباً به دست فراموشی سپرده شده است. مع‌الوصف از سال 1836 تا 1852 ادامه داشت و همراه با پخش شدن کارگران آلمانی در خارج، این جنبش تقریباً در تمام کشورهای متمدن توسعه یافت. نه تنها این، بلکه جنبش کنونی بین‌المللی کارگری در محتوی، ادامه مستقیم جنبش کارگری آن زمان آلمان است که اصولاً نخستین جنبش بین‌المللی کارگری بود و بسیاری از عناصری که بعدها در «سازمان انترناسیونالیستی کارگران» رهبری را بدست گرفتند، از این جنبش بیرون آمدند. اصول تئوریکی که اتحادیه کمونیست‌ها در مانیفیست کمونیست در سال 1847 بر روی پرچمش نوشته بود، امروز نیز نیرومندترین عامل وحدت تمام جنبش پروولتری هم در اروپا و هم در آمریکا است.»⁷

پس همانطور که نظریه‌های کمونیستی دارای تاریخ تکامل خود هستند، جنبش سیاسی کارگری، یعنی جنبش کمونیستی نیز دارای تاریخ تکامل معینی میباشد. این تاریخ در بعد از عروج مارکسیسم و شکل‌گیری «اتحادیه کمونیست‌ها» همواره یک جنبش سیاسی متشکل و لاجرم حزبی یا سازمانی بوده است.⁸

⁶ جناح اصلاح طلب و قانونی اپوزیسیون ایران، برخی از فعالین و تشکلهای کارگری خود را به جان‌چپ‌های سرگردان و آواره ایران در خارج کشور انداخته و با دادن چنین تبیینی از «تشکل مستقل کارگری» و اتخاذ ژست مارکسیستی، بخشی از محافل سردرگم را همراه خود کرده است. تروتسکیست‌ها، برخی محافل جدا شده از حککا و طرفداران خودانگیختگی کارگری، مبدل به پرچمداران و مبلغین این طیف گشته‌اند. ضمن آنکه بحث و جدل‌های درونی نیز حول اختلافات عقیدتی میان آنان داغ است. آنچه که این آقایان حول آن سفسطه میکنند، نه جنبش ضد سرمایه‌داری، بلکه جنبش‌های پراکنده ضد سرمایه‌داران است. یعنی جنبش‌های اعتراضی حول خواست‌های مشخص در این یا آن کارخانه و صنعت. جنبش کارگران کارخانه یا صنعت علیه کارفرمایان، قطعاً جزئی از جنبش طبقاتی و وجهی از آن است، اما مترادف با جنبش طبقاتی ضد سرمایه‌داری نیست. هر جنبش کارخانه برای یک خواسته معین، مثل افزایش دستمزد، تشکیل تعاونی مشخص، اعتراض به شرایط کار و غیره، جنبشی است علیه سرمایه‌داران، اما ماهیت چنین خواسته‌هایی کماکان در چارچوب بهبود شرایط استثمار قابل تعریف بوده و اگر به اتحاد کل طبقه تحت یک برنامه کمونیستی منجر نگردد کماکان جنبش کارگران مبارز در درون نظام سرمایه‌داری، برای بهبود شرایط استثمار است.

⁷ Marx and Engels Selected Works, Volume 3, Progress Publishers, Moscow 1970
Frederick Engels, On The History of the Communist League;
<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1847/communist-league/1885hist.htm>

⁸ روشن است که مارکس همانند انگلس در مقطع مشخصی از کمونیسم بمتابیه جنبش فی‌الحال موجود یاد کرده است. یا حتی فراتر از آن، از جنبش کارگری و تشکلهای کارگری بعنوان جنبش حزب ما یاد کرده است. وی نیز همانند انگلس همواره در پلمیک معین با گرایش‌های تاریخی متعدد بوده و هر گفته یا نوشته را باید در متن آن شرایط مشخص تاریخی فهمید. ضمن آنکه باید در نظر داشت نه جنبش حزبی طبقه کارگر و نه تکامل تئوریک آن، در دوران مارکس و انگلس به اوج شکوفایی خود نرسیده بود.

حال با این توضیح به صورت مسئله باز میگردیم. ببینیم «کمونیسم کارگری» چیست و اجزاء فکری و مکان تاریخی آن کدام است. و سرانجام، سهم منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری آن در «کمونیسم کارگری» مورد بحث ما چیست؟

«سمینار کمونیسم کارگری»

حکمت اولین بحث خود در باره کمونیسم کارگری را نه در نوشتاری نظری، بلکه در یک سمینار حزبی ارائه میکند. وی بعنوان یک فعال سیاسی از ضعفها و کاستیهای حزبی سخن میگوید. یک سخنرانی تهییجی در باره اینکه چرا کمونیسم در ایران پیش نمیرود و اشکال کار کجاست، براه انداخته است. وی همانند رهبری معجزهگر، به اطرافیان و اعمال آنان مینگرد، موانع را میبیند، و راه جدیدی را در مواجهه با آن موانع نشان میدهد. همین سخنرانیهای سحرآمیز حکمت است که میدان او را واداشت تا ایمان به امام و مرجع خویش و تقدسی که بدان قائل هستند را در «مارکس زمانه» خلاصه کنند. در ادامه خواهیم دید که چگونه جانشینان حکمت، برای احراز این «جانشینی تاریخی»، برای میدل شدن به «مارکس زمانه» دور دیگری از تلاش برای به ابتدال کشاندن مارکسیسم را از سر میگیرند. به این مسئله باز خواهیم گشت.

پس منصور حکمت در توضیح میانی کمونیسم کارگری، نه از تئوری و نظریه، بلکه از تجربه روزمره خود در حزبی و از به تصویر کشیدن وضع اسفبار کارگر ایرانی و ناتوانی کمونیستها در سازماندهی آن کارگران شروع میکند. اما پیشتر خواهیم دید که مسئله این نیست. مسئله بر سر یک نظریه و خط مشی است که آغاز میشود. مسئله بر سر یک برش است. برش از مارکسیسمی که «در زهدان مانویسم متولد شده» خود را در صف «خط سه» دانسته و با نیروهای آن در حال پلمیک بوده است.⁹ این سنت فکری، شوروی را رویونیسم میدانند. از مسئله شوروی و انقلاب اکتبر، تبیین خاصی دارد. تبیینی که بر اساس آن، شوروی تا مقطع معینی، تا زمان «خیانت رویونیسم خروشچف» سوسیالیستی بود. اما بعد از استالین، رویونیسم بر حزب کمونیست شوروی غلبه کرد. این «مارکسیسم» اعتبار تاریخی خود را از جناحندهای جهانی پیرامون اردوگاه شرق میگرفت. میانی نظری آن کماکان در چین و آلبانی، یا کوبا و تولید میشد. مفسران و احزاب سیاسی دیگر نیز مشی سیاسی خود را از همین تولیدات نظری میگرفتند.

حکمت تحت شرایط معینی، از این مارکسیسم برش میکند. اما این برش نه با محتوای انقلابی، بلکه بصورت یک مانور سیاسی درون حزبی صورت میگیرد. وی بعد از یک تهییج سرپایی درباره اوضاع نابسامان کارگر ایرانی و لزوم سازماندهی و پیشرفت کارهای حزبی، تاریخ و حرکت تاکنونی حزب خود در سمینار میانی «کمونیسم کارگری» را چنین ترسیم میکند:

«اعتقاد به اینکه بستر اصلی و رسمی آنچه جنبش کمونیستی نامیده میشود با قطبهای بین المللی و غیره اش، نماینده مارکسیسم واقعی نیست، جریانی انقلابی نیست، کمونیسم واقعی نیست، خود سرچشمه پیدایش احزاب زیادی بوده است. احزاب متعدد و سنتهای چپ مختلفی شکل گرفته اند که نقطه شروعشان همیشه همین بوده است که "این کاری که حزب قبلی میکند، یا این واقعیتی که در فلان کشور تحت نام سوسیالیسم وجود دارد سوسیالیسمی نیست که ما میگوییم. سوسیالیسم این نیست، مارکس اینرا نگفته، این تئوری انقلابی نیست، این تبیین انقلابی وضعیت نیست، این سیاست انقلابی و طبقاتی نیست. این عدول از مارکسیسم است". و این، یعنی اعتراض و نقد به عدول جریانات دیگر از مارکسیسم، یک مشخصه تعریف کننده احزاب سنت "ضد رویونیستی" است. البته این نقد و این ادعاها را همیشه نباید در صورت ظاهر آن پذیرفت. چرا که پشت خیلی از این

⁹ نگاه کنید به شماره های پیشین «از سهند تا انستیتوی پرسش». نگارنده این سطور در آن مقالات کوشیده تا اجزاء فکری و نظری تفکرات منصور حکمت را تا پیش از چرخش او بسوی «کمونیسم کارگری» توضیح دهد. این بحث اما منحصر به توضیح «کمونیسم کارگری» محدود است و نه جوانب دیگر تفکرات منصور حکمت. سیر بعدی تحول فکری حکمت، که با بحث حزب و جامعه آشکار شد نیاز به بررسی جداگانه ای دارد. اما این چرخش نیز به همان اندازه چرخش «کمونیسم کارگری» اهمیت دارد. مشکل هواداران حکمت این است که هر یک در یکی از این مراحل و چرخش های فکری سیر میکنند. یکی در فضای گفتمان «خط سه ای» حکمت درجا میزند. دیگری چرخش بسوی چپ کمونیست، بمثابة یک مانور ضد انقلابی راه، مد نظر قرار دارد. آنجا حکمت سخن از رهبری انترناسیونالیستی در سبک کار حزبی میراند. و سرانجام دسته دیگر، از چرخش حکمت بسوی جنجال رسانه ای و تاثیرپذیری وی از نظرات پسامردن راه، نقطه آغاز تفسیرهای خود قرار داده اند. هیچیک اما نه از مارکسیسم انقلابی و نه حتی از مارکسیسم های بورژوازی متکی به مکاتب نظری و نه از سیر تاثیرپذیری حکمت از این مکاتب و مارکسیسم ها شناخت و درکی جامع ندارند. مسئله شان نیز کسب چنین شناختی نیست. این دسته ها اساسا از هرگونه سنت متکی بر اندیشه و مبارزه انقلابی بدور بوده و بشدت در ابتدال و فساد سیاسی سیستم سرمایه، فرو رفته اند.

داعیه‌ها که "مارکسیسم این نیست، مارکسیسم لنینیسم واقعی این نیست"، منفعت‌هایی خیلی زمینی خوابیده است. دعوای مرزی چین و شوروی و تلاش چین برای ظهور در مقیاس جهانی بعنوان یک قطب سیاسی و اقتصادی با اقمار و مناطق نفوذ خودش باعث میشود اعلام کند که قطب شوروی نماینده "مارکسیسم واقعی نیست". یا کمکهای مالی چین به آلبانی قطع میشود و آلبانی هم تصمیم میگیرد اعلام کند که چین نماینده سوسیالیسم نیست. بهر حال دلایل زمینی پشت اینها هست. ولی بهرحال مستقل از این منافع زمینی، جدال با "رویزیونیسم" و سنت ضد رویزیونیستی یک جزء همیشگی کل تجربه و تاریخ سوسیالیسم و کمونیسم تاکنونی بوده است.¹⁰

روشن است که اگر یک فعال و عضو رهبری حزب سیاسی چپ در شرایطی متعارف و در میان افرادی اهل مطالعه، چنین تصویری از حزب خود میداد، با سئوالات بیشماری مواجه میگشت: چه شد و چگونه سوسیالیسم‌ای که ما برایش مبارزه کردیم و در راه آن «هزاران شهید» دادیم و همین امروز محتوای اصلی برنامه حزب ما را تشکیل میدهد، به یکباره، در یک مکان بورژوازی و جنگ سردی قرار گرفت؟ مگر محتوای سیاسی نظری سوسیالیسم از طریق وحی و یا خواب‌نما شدن به «رهبران» تدقیق گردیده که حال به یکباره همه «مردان» در یک سمینار، ناظر عروج نوع جدیدی از کمونیسم هستند؟ اما چنین نگاشت.¹¹ آنان که در کوههای کردستان برگرد حکمت حلقه زده‌اند آماده‌اند تا در دور بعد، از «چهره نورانی رهبر» و «ایده‌های آسمانی وی» فیض بیشتری برده و او را در مقام «مارکس زمانه» بستانند. گروه‌های بغل دستی اینان نیز، تمام همت‌شان، اعتراض به «گرایش‌های تروتسکیستی» حکمت است. این در حالی است که جناح مسلط رهبری تروتسکیست‌ها همراه رهبران اکثریت فدایی و حزب توده، مبدل به گردان‌های مستقل سرکوب استبداد مذهبی گشته‌اند. در چنین شرایطی است که حکمت با فراغ بال حتی با «مارکسیسم انقلابی» خویش، بخوان با مارکسیسم مانوئیستی، تسویه حساب کرده و به آرامی می‌گوید که:

«جریان مارکسیسم انقلابی، عنوانی که ما برای توصیف خود بکار می‌برده ایم و حزب کمونیست ایران رسماً بر متن مبانی فکری و عملی آن تشکیل شد، نیز یک حرکت "ضد رویزیونیستی" بود. به این اعتبار که خود را بعنوان نماینده مارکسیسم واقعی در برابر قطب‌های کاذب کمونیسم تعریف میکرد و دیدگاه‌های چپ رادیکال موجود را با مارکسیسم ناسازگار میدید.»

خوب حال باید سخن بر سر نوع دیگری از مارکسیسم باشد. اگر کمونیسم‌های تاکنونی اعتبار خود را از بلوک شرق و جناح‌های آن می‌گرفتند، اگر سوسیالیسم‌های مطرح، بورژوازی بودند، پس آلترناتیو جدید چیست؟ آلترناتیو جدید «کمونیسم کارگری» است. بگذارید توصیف مشخصات این کمونیسم را از حکمت بشنویم:

«... اما راه کمونیسم کارگری از اینجا به بعد از هر نوع جنبش ضد رویزیونیستی، از جمله مارکسیسم انقلابی، جدا میشود. به این معنی که سنت ضد رویزیونیستی نهایتاً بر تبیینی از سرنوشت مارکسیسم بعنوان یک اندیشه و تئوری بنا شده است. این سنت از نظر متد تجدید نظر در مارکسیسم را اساس انحرافات و معضلات تلقی میکند. تحولات تنوریک و عدول از اصول تنوریک و انحراف در آنها را سرمنشاء انحراف پراتیکی میدانند. عاقبت نامطلوب کشورهای مدعی سوسیالیسم و احزاب مدعی کمونیسم در جهان را به این نسبت میدهد که مارکسیسم بعنوان یک تئوری و یک نگرش تحریف و نقض شده است. این دیدگاه نهایتاً مشکل را در رویزیونیسم، بعنوان یک تجدیدنظرطلبی در تئوری و سیاست، جستجو میکند. من این متد را نمی‌پذیرم. برای ما بحث کاملاً برعکس این است.» همانجا

حکمت مشخصات کمونیسم کارگری مورد نظر خود را چنین بیان میکند:

¹⁰ مبانی کمونیسم کارگری، سمینار اول کمونیسم کارگری، مارس 1989 <http://hekmatarchive.net>

¹¹ همانطور که در بالا اشاره شده، غلام کشاورز تنها کسی بود که در این میان، متوجه چنین چرخشی شده و بر این حقیقت واقف بود که برش از «مارکسیسم ضد رویزیونیستی»، اگر قرار است جدی گرفته شود، باید با نقد مجددی بر نگرش «سوسیالیسم در یک کشور» و برش از استالینیسم همراه گردد. وی کوشید تا در این راه گام‌هایی بردارد. انتشار بولتن مباحثات شوروی و سپس خارج شدن آن از ریل اصلی نشان داد که هیچ یک از احزاب چپ سرمایه، حتی آنجا که ابزارها و امکان آن فراهم باشد، قابلیت شکل دادن به گرایش انقلابی در درون خود را ندارند.

«اجتماعی است، عینی است، بیرون از احزاب و سازمانها، ولو بعضا در ارتباط با آنها وجود دارد. بنابراین یک معنی کمونیسم کارگری، جنبش کمونیستی کارگری است یا حرکت اجتماعی کمونیستی کارگری است. آن کشمکش در جامعه است که میشود اسم کمونیسم کارگری را بر آن گذاشت. این کمونیسم کارگری، بعنوان یک پدیده عینی، یک پدیده و واقعیت تاریخی است، دانما در جریان بوده است، مادی است و تاریخ خودش را دارد، لحظات تاریخی خودش را دارد و رویدادهای خودش را دارد، شخصیتهای خودش را دارد» همانجا

سپس بحث روی کمونیسم بمثابه یک جنبش، متمرکز میشود. اما ساختار بحث کماکان یک ساختار منسجم و تنوریک است. عناوین و محورهای بحث حکمت در باره کمونیسم کارگری عبارتند از عروج مارکسیسم و جنبش کمونیستی، مفهوم طبقه و مبارزه طبقاتی، طبقه و تاریخ، کمونیسم بمثابه سیستم فکری و خصلت اجتماعی کمونیسم غیره.

منصور حکمت، به سیاق دیگر فعالین سیاسی چپ سرمایه، برای حفظ پرستیژ رهبری، از همان ابتدا آغاز به رد گم کردن کرد. همانجا وی بحث خود را از تجارب چپ ایران، از شرایط نابسامان کارگران شروع میکند. از تجربه و مشاهده آغاز میکند و با کم‌اهمیت جلوه دادن اهمیت تنوری، به طرح تنوری میپردازد. وی در حال رد گم کردن است تا همچون پیامبران و مراجع مذهبی، ایده و نظریه جدیدی را، بدون نشان دادن مکان و تاریخچه آن در قلمرو جدل نظریه‌ها، با کلام و زبانی که همچنان شور فعالان سیاسی و نه شعور آنان را نشانه رفته، «خلق» کند. حتی همین امروز هم این مریدان درنیافته‌اند که هسته اساسی بحث «کمونیسم کارگری» چه بوده و از کجا آمده. آیا در عصر رسانه و رایانه، وجود چنین جهانی در سطح رهبری یک حزب سیاسی، مایه شگفتی نیست؟

اما آنچه هم حکمت و هم مریدانش حفظ کرده و سخت بدان معتقد ماندند، همانا تز استالینی «سوسیالیسم در یک کشور» و سبک کار نئواستالینیستی بود. از همین رو نیز این جریان برغم همه چرخش‌های فکری‌اش، از لحاظ سیاسی، همواره بمثابه یک جریان نئواستالینی باقی ماند. امری که هم‌اکنون نیز یک مشخصه اینان است.

حمید تقوایی در اولین مقاله مبسوط خود به مناسبت درگذشت منصور حکمت، نوشت که مهمترین ایده منصور حکمت تبیینی است که وی از کمونیسم بعنوان جنبش فی‌الحال موجود علیه سرمایه‌داری میدهد. این اما حقیقت ندارد. ایده کمونیسم کارگری، هم در مضمون و حتی هم در ساختار عمومی که منصور حکمت سعی کرد در سمینار مبانی کمونیسم کارگری ارائه دهد، توسط یکی از نظریه پردازان انقلابی در طیف چپ کمونیست در سال 1972 و بر متن یک جدال تاریخی شکل گرفته و ارائه گشت. این نظریه در نوشتاری تحت عنوان، عروج و نزول جنبش کمونیستی، بوسیله گیلس داوو و فرانچوس مارتین تدوین شد. مارتین و داوو در ادامه یک جدل تاریخی میان مدافعان بحث برنامه کمونیستی از یکسو و مدافعان خودانگیختگی کارگری از سوی دیگر، میان نظریه پانه‌کوک و آماديو بوردیگا، یک آلترناتیو نظری ارائه کردند. گیلس داوو و مارتین بحث خود را چنین شروع کردند:

آنانی که تنوری کمونیستی را تکامل داده یا از آن دفاع میکنند، هیچ برتری بر دیگران (استثمارشوندگان) به جز درک بهتر شرایط واقعی خود آنان را ندارند. به همانگونه که همه (استثمارشوندگان) که وقوف کامل بر تنوری ندارند، در عمل اجتماعی و تجربه خود ضرورت برقراری کمونیسم را درک میکنند. انقلاب کمونیستی همانند دیگر انقلابات، محصول نیازهای واقعی و شرایط اجتماعی معینی است. ... کمونیسم یک ایده‌ای نیست که باید به اجرا درآید. کمونیسم وجود دارد. نه همچون یک جامعه، بلکه همچون یک نیرو (حرکت) اجتماعی، یک امری که در دستور است. کمونیسم جنبشی است که میکوشد تا سلطه کار مزدی را از طریق یک انقلاب از میان بردارد. بحث بر سر کمونیسم یک بحث نظری و آکادمیک نیست. بحث بر سر این نیست که فردا چه چیزی را میخواهیم به اجرا درآوریم.¹²

¹² François Martin و Gilles Dauvé در نوشته خود تحت نام Eclipse and Re-Emergence of the Communist Movement، نظرات خویش را به تفصیل توضیح میدهند. این نظرات که بخش کوچکی از یک مجموعه فکری است بعدها توانست ترند سیاسی معینی را در فرانسه و انگلیس و سپس کل اروپا شکل دهد. ترندی که محصول تکامل گرایشات سیاسی درون جنبش چپ کمونیستی بودند. اکنون داوو و پیروانش به یک منبع نظری و الهام بخش میان بخش‌هایی از جنبش اتونوم مبدل شده

این بحث در جزوه بسیار وزین و تئوریک تدوین گردید که ساختار آن کوشید تا درک نوینی از مفهوم طبقه و مکان تاریخی مبارزه طبقاتی، عروج مارکسیسم و تکامل آن، آگاهی و سازمان و غیره ارائه کند. یعنی تقریباً همان شکل و ساختاری که کلیت بحث مغشوش منصور حکمت در سمینارش برای ارائه میانی کمونیسم کارگری، برخوردار بود.

اکنون، بعد از بیست سال، آن جزوه نه چندان شناخته شده یک جمع کوچک کمونیستی، به زبان‌های متعدد در میان محافل و گرایش‌های سیاسی ترجمه گشته است. نویسنده آن نیز با تکامل و البته «تعدیل» نظریات خود، جزوه یاد شده را در کتابی منتشر ساخته. مایه تاسف است که هنوز و هنوز، این باور عمیقاً در میان پیروان منصور حکمت و حتی دیگر احزاب و گروه‌های سیاسی، ریشه دارد که منصور حکمت فرموله کننده چنین برداشتی از کمونیسم بوده است. بعنوان مثال، یکی از مقلدان وی، سیاوش دانشور، کمونیسم کارگری حکمت را چنین توصیف کرده است:

«کمونیسم کارگری منصور حکمت حاصل یک ربع قرن جدال فکری و سیاسی و حزبی برای درآوردن مارکسیسم از زیر آوار جنبش‌های غیر کارگری و غیر کمونیستی و در همان حال برافراشتن پرچم نقد مارکسیستی به دنیای معاصر و جریانات اصلی آن و تلاش برای قرار دادن کمونیسم بعنوان یک جنبش سیاسی در مرکز جدال طبقاتی است. جنبش‌های غیر کارگری که بنا به مقتضیات تاریخی و مشخصاً اعتبار و نفوذ مارکسیسم دوره ای برای تحقق اهداف اجتماعی و طبقاتی جنبش خودشان به مارکسیسم آویزان شده بودند. این جنبش‌ها امروز زیر پرچم دموکراسی و نظم نوین رژه میروند!»¹³

چنین توصیفات اغراق آمیز و جاهلانه‌ای یک عادت روزمره فعالین سیاسی متشکل در دو گروه حزب کمونیست کارگری است. این گفته به همان اندازه بی‌پایه است که ادعای مضحک وارد کردن جنبش کودکان بدرون سیاست توسط حکمت¹⁴. پس مطلوب آن است تا نگاهی نزدیک‌تر به جایگاه این نظریه و شرایطی که این گرایش از آن برخاست داشته باشیم.

مکان تاریخی «کمونیسم» کارگری

دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، دوره پیشروی چپ سرمایه و مبدل شدن ترندهای متعدد آن، استالینیزم و تروتسکیسم و سپس مائونیسم، به ابزارهای ایدئولوژیک جنگ سرد بود. در میان چپ نیز جدل میان طرفداران اردوگاه سوسیالیسم با

است. این نظریات اما نتوانسته است به پروبلماتیک اساسی جنبش کمونیستی پاسخ دهد. بویژه حول مسئله حزب و سازمانگری، بشدت تحت تاثیر گرایش‌های آکادمیستی و لیبرالی است. عین جملات داو و مارتین در توضیح کمونیسم مورد نظرشان چنین آغاز میشود:

Communism is not a programme one puts into practice or makes others put into practice, but a social movement. Those who develop and defend theoretical communism do not have any advantages over others except a clearer understanding and a more rigorous expression; like all others who are not especially concerned by theory, they feel the practical need for communism. They have no privilege whatsoever; they do not carry the knowledge that will set the revolution in motion; but, on the other hand, they have no fear of becoming "leaders" by explaining their positions. The communist revolution, like every other revolution, is the product of real needs and living conditions. The problem is to shed light on an existing historical movement. Communism is not an ideal to be realized: it already exists, not as a society, but as an effort, a task to prepare for. It is the movement which tries to abolish the conditions of life determined by wage-labour, and it will abolish them by revolution. The discussion of communism is not academic. It is not a debate about what will be done tomorrow. It is an integral part of a whole series of immediate and distant tasks, among which discussion is only one aspect, an attempt to achieve theoretical understanding. Inversely, the tasks can be carried out more easily and efficiently if one can answer the question: where are we going?

برای مطالعه نظریه‌ای که بخش‌های از آن تحت نام «کمونیسم کارگری» تحریف گشت به آدرس سایتی زیر مراجعه کنید
<http://www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/3909/etoc.html>

¹³ http://www.wpiran.org/farsi1/etelayeha/2006/07juli/0307_siavash.html

¹⁴ جنبش کودکان در سطح بین‌المللی یکی از متشکل‌ترین جنبش‌های سرمایه‌داری جهانی است. کشاندن پلاتفرم این جنبش بدرون احزاب چپ با شعار «اول کودکان» به چه معناست. آیا این بدین معناست، رهایی کودکان، بر رهایی طبقه‌کارگر مقدم است. یا اینکه آیا رهایی کودکان بدون رهایی جامعه از سلطه سرمایه میسر است؟ و اگر سخن برسر مقدم شمردن کودکان در بهبود شرایط آنان بر بزرگسالان است، این پند بورژوازی چه ربطی به کمونیسم دارد.

ضدروزیونیستها، سیری صعودی داشت. در اروپا باید تروتسکیسم را نیز به قطب‌های این جدل افزود. زمانی که در اروپا احزاب مدرن و جریان‌های فکری منسجم و آکادمیست نمایندگان این جدل بودند، در کشورهای پیرامونی اوضاع بگونه‌ای دیگر بود. در کشورهای پیرامونی، این صف‌بندی اغلب بصورت جدال گروه‌های مانوئیستی با احزاب استالینیستی اردوگاهی تبارز یافت. بعدها کاسترونیسم و چه‌گوارانیسم همچون بدیل این جدل، میدان را از آن خود کرد. چنین روندی در هر منطقه یا کشور، در انطباق با ویژگی‌های آن منطقه یا کشور تجلی می‌یافت.

این یک حقیقت است که، قطب‌های ایدئولوژیک یاد شده، قلمرو سیاسی که تحت نام چپ و کمونیسم شناخته می‌شد را بطور کامل در تصرف خود داشتند. این اما همه حقیقت نیست. به موازات بندوبست این احزاب جناح چپ بورژوازی برای پیشبرد پروژه‌های سیاسی خود، تلاش دیگری نیز در جریان بود. بسیاری از محافل سیاسی کارگری در کشورهای پیشرفته و پیرامونی، برداشت و تصویر دیگری از کمونیسم در فعالیت عملی خود داشتند و همواره در پی بدیل سیاسی نظری مستقل از قطب‌های یاد شده بودند. از آنجا که این تلاش نتوانست تا سرحد جریان فورموله شده یا جنبشی سازمانیافته تکامل یابد، نامی نیز از آنها نیست.

در اروپا اما قضیه چنین نبود. جنبش چپ کمونیستی، به همت مقاومت تاریخی چپ ایتالیا علیه مشی کمینترن، توانست خود را بصورت یک اپوزیسیون کمونیستی سازمان دهد. افزون بر سنت چپ کمونیستی در ایتالیا، چپ آلمان و هلند نیز توانست به مقاومت سیاسی خویش تداوم دهد. این آخری اما تحت سیطره و فشار دانی جریان‌های فلسفی و آکادمیستی، تا سرحد جریان‌های غیر حزبی و سازمانی، تحت عنوان «کمونیسم شورایی» عقب نشست. برغم انحرافات اساسی چپ آلمان و هلند و بازم برغم ناتوانی و ضعف تدریجی چپ ایتالیا، مواضع این گروه‌ها از دستاوردهای تاریخی مقاومت علیه روند شکست انقلاب و انحطاط حزب بلشویک، محسوب می‌شود. مواضعی چون مقاومت علیه سیاست جبهه متحد کمینترن، رد پارلمانتاریسم، رد جنبش‌های ملی، رد اتحادیه‌های کارگری، از جمله این دستاوردها هستند. از لحاظ نظری نیز نقد مبانی فکری استالینیسم، تروتسکیسم و مانوئیسم و کار حول بحران سرمایه‌داری و همچنین خصلت سرمایه‌داری دولتی را باید جزو همین دستاوردها قلمداد کرد.

گروه‌های چپ کمونیست اما قادر به شکستن دایره تنگ مباحث دوران پس از جنگ جهانی و فهم خصلت تحول یابنده سرمایه‌داری مدرن نگشتند. به همین سبب این گروه‌ها قادر به رویارویی با جبهه‌های نظری جدید، یعنی «مارکسیسم‌ها» ی تولید شده توسط سیستم آموزشی دستگاه حاکم نبودند. از همین رو بسیاری از ترندها و گروه‌های نوظهور که کوشیدند در تمایز با قطب‌های رسمی چپ سازمان یابند، در گرداب مارکسیسم‌های استرلیزه شده مکاتب آکادمیک فرو رفتند. امری که جز سردرگمی و بحران سیاسی سازمانی فزاینده میان این گروه‌ها، ارمغان دیگری بهمراه نیاورد. ضعف جنبش کمونیستی و سرانجام تثبیت شدن جبهه‌های رسمی چپ که اکنون دانشگاه‌ها را مبدل به حوزه تولید فکری خود کرده بودند را باید همچون تجلی ایدئولوژیک شکست تاریخی طبقه کارگر و انقلاب اکتبر تلقی کرد.¹⁵

جنبش کارگری اما تسلیم اتحادیه‌های رفرمیست سوسیال‌دمکراسی و یا سندیکا‌های وابسته به احزاب کمونیست اردوگاهی نگشت. مبارزات و اعتصابات یک گرایش قوی نیرومندی بسوی اشکال مستقل سازمانیابی بنمایش می‌گذارد. به همان‌سان نیز خواست‌ها و جهت‌گیریهای سیاسی این جنبش، آنجا که شرایط رو به اعتلا بود، بسرعت مبدل به خواست‌های ضد سرمایه‌داری می‌گشت. عروج شوراهای کارگری در متن قیام بهمن ماه و شکل‌گیری گروه‌های مختلف کارگری که بدنبال بدیل کمونیستی در صفوف احزاب رسمی چپ می‌گشتند را باید همچون بزرگترین و بارزترین نمونه این ترند در کشورهای چون ایران بشمار آورد. ترندی که بعدها در ادبیات «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» تحت عنوان «جریان انتقادی درون جنبش کارگری» نام گرفت.

در جنبش کارگری اروپا میتوان این ترند را در تلاش برخی گروه‌ها برای سازمانیابی سیاسی و نظری خود مشاهده کرد. جریان اوپرایسم (کارگر کارگری) در ایتالیا یک نمونه تاریخی گویاتری است. اوپرایسم ایتالیا اولین جریانی بود که تا سرحد تولید سیستم نظری منسجمی درباره «مبارزه مستقل کارگری» و «سازمانیابی مستقل کارگری» پیش رفت. نظریه‌ای که بسرعت میان

¹⁵ حتی خود گروه‌های چپ کمونیستی، بویژه آندسته که بعد از جنبش دانشجویی شصت و هشت پا به عرصه وجود نهادند، همانند جریان کمونیست بین‌الملل، از لحاظ مبانی فلسفی مشی سیاسی خویش بشدت تحت تاثیر مکتب ساختارگرا، یعنی استراکتورالیسم است. همین نگرش است که در آن بازیگر (اکتور)، قادر به فراتر رفتن از ساختار عینی و اجتماعی نمیشود. حزب و نیروی انقلاب بمثابة اکتور، باید منتظر شکسته شدن این ساختار گردد. در مقطع عروج جریان کمونیست بین‌الملل و بحران گروه‌های شوراکرا، ساختارگرایی نفوذ چشم‌گیری در فرانسه داشت.

آکادمیست‌های چپ طرفدار یافت و مبدل به جریان فکری نیرومندی گشت. بخش‌هایی از چپ آتونوم کنونی و مارکسیسم‌های متعدد آتونوم را باید در واقع تکامل یافته اوپرایسم ایتالیا دانست.

گروهها و محافل کارگری که خود را مستقل میخوانده و میکوشیدند تا یک بدیل سیاسی نظری ضدسرمایه‌داری در مقابل چپ رسمی سازمان دهند، یک مشخصه تاریخی جنبش کارگری نیم قرن اخیر است. یعنی پایه پای سازمانیابی اتحادیه‌ای و حزبی به روایت کمونیسم بورژوازی، گرایش انقلابی کارگری بصورت مبارزه ضد کاپیتالیستی، و در اشکال مستقل سازمانیابی تجلی میافت. در کنار این مقاومت عملی و طبقاتی که در متن مبارزه جاری کارگری نطفه بسته و تکامل میافت، یک مقاومت نظری نیز در حال نضج و تکامل بود. این مقاومت نظری که همانا از سوی گروههای کوچک کمونیستی صورت میگرفت، در یک پیوند تاریخی و طبقاتی با موقعیت عملی و سیاسی طبقه کارگر بود. بعنوان مثال، رد اتحادیه‌های کارگری همچون تشکل طبقه کارگر و نقد مبانی نظری آن، در انطباق با عمل مبارزاتی و در راستای حرکت بخش قابل توجهی از محافل مبارز کارگری بود. جدایی فیزیکی این گروهها از طبقه خود را باید همانا تجلی سلطه ضدانقلاب بر جنبش کارگری دانست.

در بحبوحه مباحث حاد میان گروههای کوچک کمونیستی در دهه پنجاه، رشد مجدد حزب کمونیست ایتالیا، بارقه‌ای از امید به پیشروی جنبش کمونیستی ایجاد کرد. حزب کمونیست ایتالیا مبدل به حزبی بزرگ با شعب کشوری گوناگون گشت. گذشت زمان اما بزودی روشن ساخت که مواضع و نظریات حزب قادر به پاسخگویی به معضلات پیش رو نیست. در مواجهه با همین ناتوانی بود که گرایشات شوراکرا و یا اشکال تغییر یافته‌ای از این گرایشات شروع به ابراز وجود کردند. جریان موسوم به «جنبش کمونیستی» و در پیشاپیش آن نظریات ارائه شده توسط گیلس داوو و مارتین، یک جلوه مقاومت نظری در چنین شرایطی بودند. این گرایش تلاش چشم‌گیری کرد تا به سنتز تنوریکی از مجرای تقابل نظری میان پانه‌کوک و بوردیگا دست یابد.

میان پانه‌کوک و بوردیگا

یکی از معضلات نظری آندوره، تحلیل انقلاب اکتبر و چگونگی شکست آن بود. همین ارزیابی بود که نقش حزب و برنامه را نیز به این معضل گره میزد. گروههای معینی میکوشیدند تا تصویر و برداشت مارکسیستی مستقلی از تفاسیر رایج تروتسکیستی و استالینی در باره نقش حزب و رابطه آن با طبقه کارگر ارائه کنند.

این امر اما، مستلزم، بازنگری ژرف‌تر دستگاه نظری چپ بود. در جنبش کمونیستی اروپا فورموله‌ترین گرایش نظری در باره حزب، همانا نظریات آماندو بوردیگا بود. در درون حزب کمونیست انترناسیونالیست ایتالیا اما جریان دیگری برهبری «دامن» در مقابل بوردیگا شکل گرفت.¹⁶

اختلاف اصلی بر سر برنامه و مشی کمونیستی بود. بوردیگا بر روی لزوم کار تنوریک و مباحث برنامه‌ای تاکید داشت، حالیکه جناح مقابل که بعدها تحت عنوان باتاگلیا کمونیستا، خود را سازمان داد، همچنان بر روی پراکتیک و عمل انقلابی و سازمانیابی جنبش کارگری اصرار میورزید. برنامه و تنوری، یا عمل انقلابی در جنبش کارگری، کدامیک نقش تعیین کننده در پیشروی جنبش کمونیستی کارگری دارند؟ اساسا وظایف جریان کمونیستی در دوره غیر انقلابی، دوره‌ای که بورژوازی و دستگاه ایدئولوژیک حاکم بطور کامل بر کل جامعه و توده کارگران سیطره دارد، چیست؟ وزن اصلی فعالیت تشکل کمونیستی، آنجا که دورانی از انزوا بدان تحمیل میگردد، بر چه رکنی استوار است؟ کار نظری برای جمع‌بندی از شکست‌ها و نقد و تکامل برنامه کمونیستی بر مبنای درس‌های شکست و کادرسازی بر بستر آن، یا اینکه تلفیقی از کار نظری و فعالیت عملی برای

¹⁶ «دامن» نقش مهمی در سازمانیابی جنبش چپ کمونیستی ایتالیا ایفا کرد. هم او بود که برای اولین بار نظریه سرمایه داری دولتی در شوروی را طرح ساخت. نظریه‌ای که بعدها توسط گرایشاتی از تروتسکیست‌ها در سطح آکادمیک فورموله گشت. با تشکیل مجدد حزب کمونیست ایتالیا بعد از جنگ جهانی دوم، این حزب خود را در مقابل معضلات مهمی یافت. در پاسخ به همین معضلات، حزب حول دو جریان فکری قطب‌بندی شد. یک قطب حول آماندو بوردیگا و قطب بعدی پیرامون «دامن» شکل گرفت. یکی بر سازمانیابی مبارزه کمونیستی، و دیگری بر نقش تنوری و برنامه تاکید داشت. اولی بنام باتاگلیا کمونیستا به کار خود تداوم داد که امروز در بروی انترناسیونال است و دومی به مبانی فکری و مشی بوردیگا تحت عنوان «برنامه کمونیستی» وفادار ماند. هر دو تحت نام «حزب کمونیست انترناسیونالیست» فعالیت میکنند. جریان بوردیگیستی بعدها دچار انشعابات متعدد دیگری نیز شد.

پیشبرد مبارزه کارگری؟ از نظرگاه کنونی چه بسا طرح سنوال بدین صورت، بحثبرانگیز باشد. اما حقیقت این است که یکی از معضلات نظری سالهای دهه پنجاه و شصت حول این سنوال گرهی پاسخ میافت.

در پاسخ به این سنوال بود که بخشی از حزب کمونیست ایتالیا با پرچم «برنامه کمونیستی» به موجودیت خود ادامه داد و بخش دیگری با پرچم مبارزه کمونیستی.¹⁷

در خلال این جدل‌های فکری، گرایش‌ات نوینی نیز شکل می‌گرفت. گرایش‌های فکری چون «سوسیالیسم و بربریت» که پیش‌تر شکل گرفته بود، جریان موسوم به «اینواریانس»، و «جنبش کمونیستی» نمونه‌های دیگری از چنین گرایش‌اتی بودند که هر یک متأثر از چپ کمونیست، اما مکانی مستقل و معین در تاریخ تحولات فکری جنبش کارگری اروپا احراز نموده بودند. انسجام تئوریک و ژرفش این گرایش‌ات بعدی بود که نه فقط سیستم فکری منجم جناح‌های چپ را خدشه می‌ساخت، بلکه تا سرحد تقابل و جدلی جدی با چپ آکادمیست اروپا پیش می‌رفت. به گونه‌ای که هم اکنون نیز قشری از آکادمیست‌های چپ در فرانسه، ایتالیا و انگلیس، در ادبیات خود، گهگاه به آنان مراجعه می‌کنند.¹⁸

مشکل اساسی گرایش‌های نوظهور فکری، گجی آنان در قبال مفهوم طبقه و مبارزه طبقاتی و مکان تاریخی طبقه کارگر بود. این گرایش‌ات مکان تاریخی طبقه کارگر و لزوم سازمانیابی حزبی آنرا نفی کرده و یا عملاً تفسیری پاسیفیستی از آن میدادند. حتی امری چون ماهیت طبقه کارگر بمثابه تنها طبقه انقلابی عصر حاضر در سیستم نظری این گروه‌ها مورد تردید قرار می‌گرفت. کلیت این مسئله واکنشی بود در قبال فشار نظری دستگاه آکادمیستی برای سست کردن پایه‌های تئوری انقلابی. بر متن چنین شرایطی بود که یکی از نظریه پردازان نزدیک به سنت چپ ایتالیا، تئوری خود با هدف درک مستقلی از کمونیسم تدوین کرد. گیلس داوود در دهه هفتاد جزوه‌ای منتشر ساخت که در آن کوشیده بود تا درک مستقلی از مفاهیم پایه‌ای مارکسیستی ارائه دهد. مفاهیمی چون، طبقه و مبارزه طبقاتی، سازمانیابی کارگری و آگاهی طبقاتی و غیره.

مهمترین بخش تئوری گیلس داوود مربوط به تفسیری است که از کمونیسم، بمثابه جنبش فی‌الحال موجود در مبارزه علیه سرمایه‌داری فورموله کرد. از نظر او کمونیسم نه ایده یا دکترینی که باید به اجرا در آید، بلکه کمونیسم جنبشی است که هم اکنون جریان دارد. بحث کمونیسم «کارگری» مارتین و گیلس داوود اساساً در پاسخ به یک پروپلماتیک و معضل اساسی در درون جنبش کمونیستی صورت گرفته بود.

تعدادی از گروه‌های بوردیگیست بر نقش تعیین کننده برنامه در جنبش کمونیستی تاکید کرده و اعتقاد بر تمرکز نیروی کمونیست‌ها حول مباحث برنامه‌ای داشتند. گرایش‌ات دیگری نیز همانند شورآرگرایان بر نقش خودانگیختگی جنبش کارگری و سازمانیابی کارگری تاکید یکجانبه ای می‌کردند. مارتین و داوود که از نظریه پردازان برجسته بودند تلاش خود را وقف این کردند تا از طریق بررسی نظرات بوردیگیست‌ها و شورا گرایان، آلترناتیو جدیدی ارائه کنند. نتیجه آن تدوین نظریه‌ای بود که بعنوان یک گرایش نئوبوردیگیستی جدید شهرت یافت. مارتین و داوود آغاز به تدقیق و باز تعریف برخی مفاهیم پایه ای در دستگاه فکری مارکسیستی نمودند. مفاهیمی مانند سرمایه داری، کمونیسم، طبقه و برنامه و غیره.

¹⁷ در بخشی از جزوه «بسی استراتژی سوسیالیستی» مبانی شناخت شناسی نظرات بوردیگا مورد انتقاد قرار گرفته است. بوردیگا یک درک پوزیتیویستی از تئوری مارکسیستی و برنامه داشت و تکامل آنرا بصورت یک حرکت خطی دریافت میکرد. در مقابل مدافعان طیف مقابل بوردیگا، بر تئوری‌های خودانگیختگی کارگری پناه میبردند. این معضل نظری جنبش کمونیستی کماکان بقوت خود باقی است. بعنوان مثال جریان کمونیست بین‌الملل کماکان نظراتی مغشوش و شورآرگرایانه از نقش حزب در مبارزه طبقاتی دارد. جریان‌های دیگر، میکوشند تا این پروپلماتیک را با آشتی دادن این نگرش‌های متفاوت حل کند. در شرایط کنونی این پروپلماتیک با حمله پسامدرنیستی به مسئله علم و حزبیت و زیر سؤال رفتن درک‌های تکامل‌گرایانه، ابعاد دیگری یافته است. مباحث «بسی استراتژی سوسیالیستی» کوشیده است راه را برای یک پلمیک نظری جدی حول پروپلماتیک یاد شده بگشاید.

¹⁸ جا دارد تا در این حوزه از کاستار یادوس یاد کرد. وی که نظریه پرداز اصلی «سوسیالیسم و بربریت» بود. نقش برجسته‌ای در این مسیر ایفا کرد. وی از محدود نظریه پردازانی است که هنوز در میان چپ آکادمیست صاحب نفوذ است. کاستاریادوس اما بتدریج تحت سیطره لیبرالیسم آکادمیستی قرار گرفت و با انتقاد به مارکسیسم، تضاد اساسی موجود در جامعه را میان رهبران و رهبری شوندگان ارزیابی کرد.

آنگاه آنان با نقطه عزیمت از مسئله مورد بحث این نظریه را تدوین کردند که کمونیسم نه یک آئین، بلکه جنبش فی‌الحال موجود کارگری در نفی سرمایه‌داری است. در نتیجه تاکید یک جانبه بر برنامه کمونیستی، جدای از جنبش ضد سرمایه‌داری موجود را خطا آمیز دانستند.¹⁹

منصور حکمت به همان شیوه که با ناسیونالیسم کردی و مسئله ملی مواجه شده بود، به همان شیوه نیز ایده‌ها و حتی جملات مارتین و داوو را در بحث کمونیسم کارگری بکار گرفت. بدون اینکه توضیح دهد نسخه اصلی این بحث چه بوده و در متن چه شرایط تاریخی و در پاسخ به کدام معضل تاریخی شکل گرفت.

«حکمتیست‌ها» تا به امروز خود را ملزم ندیده‌اند تا محتوای ایسمی که خود را پیرو آن میدانند توضیح دهند. اما، حمید تقوایی در گرامی‌داشت خود از یاد منصور حکمت، کوشید تا ایده یا محتوای اساسی نظریه حکمت را فورموله کند. بدیده وی، تفسیر حکمت از کمونیسم بمثابة جنبش فی‌الحال موجود کارگران در مبارزه با سرمایه‌داری، اساسی‌ترین ایده متعلق به حکمت بوده است. یعنی همان ایده‌ای که محتوای اصلی نظریه گیلس داوو در مقاله عروج و نزول جنبش کمونیستی تدوین شده است.

مباحث حزب و قدرت منصور حکمت را باید مرحله دیگری از چرخش‌ها و مانورهای موسمی منصور حکمت در حوزه سیاست تئوری فهمید. زمینه اصلی این چرخش که حککا در آن تنها نیز نیست، عبارت از دگرذیسی فکری بخش قابل توجهی از نظریه پردازان آکادمیست از مواضع سنتی به مکاتب پسامدرن در جناح چپ.²⁰ مکاتبی که زبان و رسانه‌ها را ابزار اصلی مبارزه سیاسی، بخوان مبارزه انتخاباتی خوانده و نه فقط سازمان و حزب سیاسی، بلکه پیروزی‌های سیاسی را نیز ناشی از قدرت ارتباطات زبانی و رسانه‌ای در ایجاد آراء عمومی قلمداد کرده‌اند. بحث حزب و جامعه و «قدرت» منصور حکمت را باید تاثیرپذیری یک فعال سیاسی، یا بقول اعضای حککا، لیدر سیاسی، از موج نیرومند این مکاتب جدید تلقی کرد.

احزاب و گروه‌های بورژوا، هیچگاه در تئوری‌سازی برای توضیح منافع و مکان سیاسی خویش کم نیاورده‌اند. حککا نیز همینطور. نکته مورد بحث در اینجا اما چیز دیگری است. رهبری حککا نیز به مانند دیگر احزاب چپ، همواره از دستگاه آموزشی جامعه بورژوا تغذیه می‌گشت و دارای هیچ سنت مستقلی نبوده است. از همین رو نیز هرگونه بررسی و نقد تئوریک توسط نیروهای انقلابی، ناگزیر است تا در حوزه تنگ توضیح و تشریح مشخصات تاریخی و توضیح ماخذی که ایشان در مونتاز

¹⁹ نظریات گیلس داوو که هم اکنون نیز نفوذ قابل توجهی میان محافل اتونوم، شورا گرا و شبه آنارشیست اروپا دارد، دارای اشکالات اساسی است. اول اینکه، مارتین و داوو، با تکیه یکجانبه بر مفهوم کمونیسم بمثابة یک جنبش، مکان تاریخی تکامل نظری کمونیسم بمثابة تئوری‌های سیستماتیک را کم‌رنگ میکنند. دوم: این نگرش، بر حزبی بودن و مشخصات سیاسی و پلاتفرمی چنین جنبشی بی‌توجه است و مرز میان جنبش ضد سرمایه‌داری را با جنبش کارگران علیه سرمایه‌داران مخدوش می‌سازد. مهمتر از همه آنکه این بحث نیز کماکان در طرح صورت مسئله نئوناسته از دایره‌ای که مارکسیسم آکادمیک بر دور پروبلماتیک‌های جنبش کمونیستی کشیده فراتر رود و در همان محدوده بحث میکند. مشکلی که گروه‌های چپ کمونیست اروپا نیز بدرجه‌ای در آن گرفتارند. مسئله حزب و برنامه اساسی در جنبش کمونیستی زمانی پروبلماتیزه شد که مضلعی بنام علت شکست انقلاب اکتر، در مقابل کمونیست‌ها قرار گرفت. بعبارت دیگر، شکست یک انقلاب یا یک جنگ را، نمیتوان در محدوده چگونگی شکل سازماندهی، طرفین درگیر توضیح داد. در رابطه با انقلاب اکتر، انحطاط حزبی نه علت شکست، بلکه نتیجه آن بود. علت شکست نه در حزب، حتی نه در روسیه، بلکه در اروپا بود. انقلاب نیز نه یک انقلاب روسی بلکه یک انقلاب جهانی بود. پس اول باید صورت مسئله مجدد فورموله شود. برای این منظور باید سراغ تسلط تدریجی دستگاه آموزشی بورژوا و تاریخ دانان و اقتصاددانان بر جنبش کمونیستی رفت و معضل را از جای خود پی گرفت. در این حوزه این گرایش به اندازه دیگر گرایش‌ها درون چپ کمونیست ناموفق بوده است. و سرانجام نکته آخر اینکه گیلس داوو در سراسر بحث خود، بحث نظری و تئوری انقلابی را با تحقیق و آکادمیسم یکی می‌انگارد. بعبارت دیگر وی نقش تئوری انقلابی در مبارزه کمونیستی را با نقش و کارکرد بورژوایی علم و آکادمیسم متمایز نمی‌سازد.

²⁰ آقای سیاوش دانشور، به یکباره مبدل به نظریه‌پرداز جدید حککا شده و در مقاله‌ای سراسر مغشوش اعلام کرد که گویا حزب کمونیست کارگری باید در حوزه تئوری، به سلطه بورژوازی پایان دهد. ایشان نگفته‌اند که کی و چگونه تسلط دستگاه نظری بورژوازی بر جنبش کارگری و کمونیستی مورد نظرش را کشف کرده که حالا به صدور حکم مبارزه برای از میدان بدر کردن آن پرداخته. اما گام اول وی مایه شرم و خجالت هر فرد آشنا به مکاتب و گرایش‌های نظری است. ایشان در مقاله‌ای سراسر مغشوش، تشخیص داده که گویا پسامدرنیسم یک معضل اساسی در جنبش کمونیستی است؟؟ به باور وی پسامدرنیسم یک ایدئولوژی راست گرا است که به چپ حمله کرده است. نه قربان. لیوتار بعنوان نظریه‌پرداز اصلی پسامدرنیسم، زمانی در طیف چپ بوده. بحث متدولوژی پسامدرنیستی، که در درجه اول بوسیله ماوف و لکلا تحت عنوان تئوری دیسکورز تدوین شده، متکی بر فلسفه زبان‌شناسی از یکسو و همچنین متکی به تئوری گرامشی در باره هژمونی است. همچنین باید به اطلاع این نظریه پرداز «کمونیسم کارگری» رساند که الان بخش اعظم آکادمیست‌های چپ، پسامدرن چپ هستند. ضمن آنکه در این سپهر نظری، گرایش راست هم کار خود را میکند. ایشان در همان «تئزهای» خویش، کشف کرده‌اند که هر مونوتیک ابزار پسامدرن است. این همه دری وری گویی و بلوف تئوریک، برآستی نیز از دست، پرورش یافتگان «کمونیسم کارگری» ساخته است.

نظری سود میجویند محصور بماند. بعبارت دیگر، منتقد هرگز با نظریه اورژینال و منسجمی که سوژه جدی یک تحقیق و بررسی انتقادی باشد، مواجه نمیشود.

باز هم دیپلماسی قدرت

انشعاب حزب کمونیست کارگری و حکمتیست‌ها، همانند انشعابات سابق، ماهیت ارتجاعی این جریان را یکبار دیگر عیان ساخت. نماینده حکمتیست‌ها در پلنوم 16 این حزب قطعنامه‌ای ارائه میدهد که ریشه در مباحث "درونی" حول چگونگی کسب قدرت توسط این حزب داشته است. قطعنامه مزبور که مورد حمایت "کردهای" حزب بوده، با مخالفت جناح "شهری" مواجه میشود. همین روند است که انشعاب اخیر را شکل میدهد.

آقای مدرسی که پیشتر از طرف گروههای انشعایی سابق، به قهرمان دیپلماسی و تماس‌های موفقیت‌آمیز با محافل امپریالیستی، یا بقول عده‌ای دیگر، مهارت خانوادگی در زدویندهای جاسوسی، شهرت یافته بود، یک مسئله مشخص پیش روی حزب خود قرار میدهد. وی بر اساس بحث‌های سرپایی و من‌درآوردی حکمت درباره انقلاب براساس مفاهیم سلبی و اثباتی گامی به پیش میگذارد:

« ببینید فرض را بگذاریم که ما قدرت را داریم. انقلاب ایران به رهبری حزب کمونیست کارگری ایران جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و دولت حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شده. سوال این است که این چه جور دولتی است؟ آیا یک دولت سوسیالیستی است؟»

صورت مسئله در نزد مدرسی کمی "بودار" است. آخر چطور میشود که در یک کشور، کارگران و مردم آن مبارزه کرده و این مبارزه را تا سر حد یک انقلاب هم پیش برند، اما ندانند که برای چه انقلاب میکنند و چه حکومتی میخواهند؟

با این وجود، پاسخ سنوال مزبور، قضیه را تا حدودی روشن میسازد. وی میگوید که مردم از سر «نه» دور ما جمع شده اند، یا بقولی، حزب کمونیست کارگری بر سر موج نارضایتی از یک رژیم سیاسی سوار شده است. خوب در این صورت باید یک دولت موقت تشکیل دهد تا از طریق انتخابات یا فراند، شکل دولت آینده مشخص شود. اگر قرار باشد اسم سوسیالیستی را به دولت موقت آتی بگذاریم قضیه خراب میشود. یا بقول آقای مدرسی:

«تصور این نیست که اگر فردا شما، حزب کمونیست کارگری، قدرت را بگیرید، دارم فرض میکنم که ما کارها را میکنیم و قدرت را میگیریم. اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی توام با اعلام پیروزی سوسیالیسم، به نظر من تشخیص ندادن ترکیب طبقاتی و خصلت آن جنبشی است که پشت سر خود جمع کرده‌ایم.»

نکات بالا بخش مقدماتی بحث آقای مدرسی است. اصل مطلب را ایشان چنین بیان میکند:

«ممکن است تهران دست ما بیافتد و سندج دست ما باشد و مهاباد در دست حزب دمکرات. مجاهد یک گوشه‌ای را بگیرد و سلطنت طلب یک گوشه دیگر... اما آن جامعه دولت میخواهد. مهم نیست کی میرود خودش را دولت میکند. کسی قرار است آرد وارد کند، کسی قرار است حقوق مردم را بدهد. کسی که پول نفت را میریزند به حسابش و بعد شروع میکند حقوق مردم را دادن. خیلی ساده جامعه ایران خلاء بر نمی‌دارد. با افغانستان فرق میکند، یک جامعه شهری است. یک جامعه با اقتصاد متمرکز، یک جامعه‌ای است که کل اقتصادش بعضاً به پول نفت وابستگی دارد. حتی جمهوری سوسیالیستی هم بیاید باید یک فکری به حال این صنعت بکند... بخاطر اینکه امریکا افورد نمی‌کند ایران هرکه هرکه بشود. یک کشور کلیدی است در آن منطقه با یک اقتصاد بزرگ و با یک جمعیت بزرگ و با نفت زیاد و به لحاظ ژئوپلیتیک یک کشور کلیدی در آن منطقه. در نتیجه غرب و سیاست غرب باید در تاکتیک ما جا داشته باشدو دستش را بخوانیم.»²¹

²¹ تمامی نقل قول‌های این بخش از بحث، از سند منتشر شده در سایت حزب کمونیست کارگری در باره بحث مدرسی و تقوایی در جلسه دفتر سیاسی در اکتبر 2002 آمده است.

این بحث سنتی چپ درباره ارزیابی از صفتبندی نیروها در «انقلاب مرحله‌ای» نیست. بحثی است که میتوان همچون سندی بر «قابلیت ضدانقلابی» یک حزب سیاسی برای کسب قدرت در ایران، به سازمان سیا و موساد اسرائیل تحویل داد. بحث بر سر چگونگی رفتن به پای همین کار و ساخت و پخت با محافل امپریالیستی است. یا بزبان آقای مدرسی سخن بر سر پیدا کردن جاپا در بالا است :

«... و بدانیم که قدرت حزب کمونیست کارگری فقط میتواند توام با از پایین نیاید. توام باشد با قدرت از پایین، فشار از پایین و قدرت و جا پا در بالا. اگر ما فکر میکنیم که فقط از پایین ما باید فشار بیاوریم بنظرم اشتباه است. ما فشار از پایین جز زندگی مان است. ولی فشار آوردن از بالا و بودن در قدرت.» همانجا.

حمید تقوایی در پاسخ خود به دیپلماسی کسب قدرت مدرسی با تاکتیک مدرسی مخالفت پایه ای ندارد. وی رفتن به پای معامله و نشستن بر سر میز مذاکره را لازم میدانند. اما حرفش به مدرسی این است که اگر همین الان این دیپلماسی به اجرا درآید، دیگر نیرویی دور حزب حلقه نخواهد زد. اگر قرار است حزب در کسب قدرت جدی باشد، همین الان نباید دست به اتحاد با سلطنت طلبها و تعیین تکلیف با محافل اصلی قدرت، حول نام و خصلت دولت آتی زند. این ناشی‌گری در سیاست است. وی یادآور میشود که در سیاست این نیرو است که حرف آخر را میزند و اگر حککا نتواند حول شعارهای چپی نیرو جمع کند، نقشی در مذاکرات قدرت نخواهد داشت:

« هر سناریوی اتفاق بیافتد، در میدان خیابان من بازی میکنم. آیا این به این معنی است که در دالان بازی قدرت نمیروم؟ چرا ولی این را بدان کورش! فکر می‌کنم که خودش اینرا هم میدانند، در دالان بازی قدرت وقتی میروم که نیرو داشته باشیم (...) شما را حزب دمکرات سر میز مذاکره نمی‌پذیرد، اگر سسندج را نداشته باشید. وگرنه همه سسندج لاقول نصف او تفنگ بدست داشته باشیم. در غیر اینصورت چرا راحت بدهند؟ کورش میگوید در حیاط خلوت نمائیم. باشد ولی من میگویم حیات خلوت اسمش نیست، در سطح جامعه و خیابان باید آنقدر بماتم که نیرویی جمع کنم که در کریدورها بروم، و گرنه راهم نمیدهند. بخاطر عاشق بیانیه و خالهای بیانیه و همه قسم خوردن به مردم سالاری، نمیگویند باشد نماینده حزب کمونیست کارگری هم بیاید و بنشیند سر میز. در سسندج اگر تو تفنگچی نداشته باشی، اگر از پایین قدرت نداشته باشی راحت نمیدهند.» همانجا. مدرسی و تقوایی بزبان رنال پلنتیک حرف میزنند.²²

اما مدرسی میتواند در پاسخ به حرف تقوایی مبنی بر ضرورت «جمع‌آوری نیرو» بر اوضاع فعلی و آخرین «تجارب» ناشی از خلاء سیاسی تاکید کند. همان خلاء سیاسی که کرزای و جلال طالبانی را به کریدورهای قدرت کشاند. مگر کرزای نیرو از پایین داشت؟ مگر علوی در عراق نیرو از پایین داشت؟ اصلا چه کسی میدانند در پس این اسامی چه شخصیت‌هایی قرار دارند. مدرسی به زبان روز سخن میگوید و میکوشد تا حزب خود را برای یک توافق حول دولت موقت آتی در ایران که از طریق رای و رفتارندم "حق انتخاب را به مردم بدهد" به صف کند. در اینصورت از نظر او مسئله قدرت در ایران حل شده است و حزب کمونیست کارگری سهم مشخصی را از آن بدست خواهد آورد. حمید تقوایی اما به مدرسی یا به بیان دیگر به «قولی» که مدرسی از محافل مورد نظر خود گرفته اعتمادی ندارد. او بر این باور است که اگر نیرو نباشد، هر قول و قراری منتفی است. نه کسی عاشق اعلامیه دادن‌های بی رویه حزب کمونیست کارگری است و نه بدون جمع کردن مردم و «داشتن تفنگچی»، خبری از مذاکره خواهد بود.

این اتفاقی نیست که در انشعابات حزب کمونیست ایران و سپس حزب کمونیست کارگری، مسئله دیپلماسی نقش‌گره‌ی و مهمی ایفا کرده است. اگر در مرکز مباحثات انشعابات استالینیستها، مانونیستها و تروتسکیستها، نزدیکی و دوری به این یا آن دولت

²² Real Politic ، واقعگرایی سیاسی، یکی از هسته‌های اساسی نظریه‌هایی است که در رشته علوم سیاسی تدریس میشود. بنیان‌گذار این برداشت از سیاست را میتوان نیکلای ماکیاوی محسوب کرد. اما روش بیسمارک هم جزو نمونه‌های تاریخی قلمداد میشود. بطور خلاصه میتوان گفت که رنال پولیتیک، درکی پراگماتیستی از سیاست تنوریزه میکند که هدف آن تنها و تنها قدرت بوده و با هرگونه پای‌بندی به اصول معینی، مخالف است. در این معنا، سیاست کمونیستی، با هدف محو قدرت (دولت) رقم خورده و دارای اصول و پرنسپ‌های معینی میباشد. فعالین سیاسی حککا، بدون کسب چنین آموزش‌های نظری، برآستی نیز بزبان رنال پلنتیک سخن میگویند.

باصطلاح سوسیالیستی و یا ضد امپریالیستی قرار داشت، مسئله محوری احزاب باقی مانده از آن سنت و حککا بعنوان نمونه‌ای از جناح رادیکال آن، چگونگی بندوبست با این یا آن دولت در منطقه و یا محافل امپریالیستی است. این امر نشان دهنده این حقیقت تاریخی است که کلیه احزاب و گروه‌هایی که تحت عنوان کارگر و کمونیست فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری بوده و از ماهیت ضدانقلابی برخوردارند. جنبش سیاسی کارگری باید این حقیقت را مبدل به یکی از اصول تغییرناپذیر حرکت خود برای احیای مجدد کمونیسم و تحزب کمونیستی نماید. معالوصف مکان نظری و بنیادهای فکری چنین مشی سیاسی قابل تامل است. در این بحث دیدیم که آنچه «حککا» برهبری تقوایی را به جمع‌آوری «تفنگچی‌ها» جهت رفتن به کریدورهای قدرت، وامیدارد چیست. دیدیم که مبانی «کمونیسم کارگری» اینان با دستبردهای ادبی به کدام گرایشات فکری و تحت کدام روند تاریخی، سرهم شده بود. در بخش بعدی این بحث، سیر تحلیل را پیرامون دیدگاهی متمرکز میکنیم که نقطه عزیمت آقای مدرسی و یارانش، برای پیدا کردن «جا پا در بالا» می‌باشد. ادامه دارد.